

برای تغییر حکومت، اینجا را کلیک کنید!

در باره شعار فراندنم

شهاب برهان

فراخوان اخیر " کمیته اقدام برای همه پرسى "، بار دیگر شعار فراندنم را زنده کرده است. این شعار فریبده و غلط انداز که یک امضای آسان را جایگزین مبارزه دشوار برای خلاصی از شر جمهوری اسلامی می کند، برای بخش هائی از آنائی که می خواهند حکومت اسلامی بدون هزینه سنگین برای مردم، جای خود را به یک حکومت دموکراتیک بدهد، جذابیت دارد؛ و تصادفی نیست که در مقطع کنونی که جنبش ضد استبدادی آشکارا آفت کرده و مبارزه با رژیم دشوارتر شده است، این شعار دوباره به میان آورده می شود. فریبندگی این شعار در لحظه حاضر، با مایه گذاشتن از اعتبار چند تن از زندانیان سیاسی و بویژه دکتر ناصر زر افشان نیز تقویت می شود. از این رو جا دارد که برای روشن کردن اذهان مردم در باره این شعار و چنین فراخوان هائی، پرده این جذابیت ظاهری را کنار بزنیم و حقیقت اینگونه فراخوان ها را با دقت بیش تری بررسی کنیم.

در سایت " شصت میلیون دات کام " که برای فراخوان به فراندنم امضا جمع می کند، اخیراً توضیحاتی با امضای اعضای کمیته فراخوان (علی افشاری؛ رضا دلبری؛ ناصر زرافشان؛ اکبر عطری؛ محمد ملکی، عبدالله مؤمنی) تحت عنوان "پاسخ به انتقادات" درج شده است که در حقیقت یک مرزبندی با موضوعات و گرایشاتی است که زیر نام این کمیته صورت می گیرد؛ از جمله طرح مشخصات حکومت جایگزین و فراخواندن مجلس مؤسسان و برگزاری همه پرسى و غیره. اعضای این کمیته توضیح داده اند که هدف آنان در این مرحله، صرفاً " بُعد شکلی و فرمال " فراندنم و غرض، اساساً " مسلط کردن گفتمان فراندنم بعنوان یک راهکار " برای تغییر رژیم بوده است و نه هیچ چیزی بیش تر از آن، و مسائل اجرایی و گام های عملی، و چند و چون حکومت آینده، " خارج از موضوع، و نامتناسب با خواست اعضای این کمیته " بوده است. آنا ضمن این توضیحات، (البته تحت این عنوان که چون این کمیته متولی این حرکت نیست) کمیته را منحل اعلام کرده، و به این ترتیب از هر آنچه زیر تابلوی اسم و اعتبار آنان به پیش برده می شود، سلب مسئولیت کرده اند.

منتقدان به نحوه راه اندازی این فراخوان؛ تبدیل کردن امضاهاى حمایت از فراندنم، به فراندنمى از هم اکنون بر سر مشخصات حکومت جایگزین؛ به جایگاه و کارکرد کمیته فراخوان و غیره، شاید با کناره گیری و انحلال کمیته و با حواله دادن جوانب اجرایی و عملی فراندنم به مراحل بعدی، پاسخ خود را گرفته باشند؛ اما مسئله اصلی و کلیدی در این میان، بی پاسخ و لاینحل مانده است. مهم نیست که جوانب اجرایی و عملی فراندنم برای تغییر رژیم به مراحل بعد موکول شده اند؛ مسئله بر سر همین " بُعد شکلی و فرمال " فراندنم، و " مسلط کردن گفتمان و راهکار فراندنم بر جامعه " است. مسئله این است که این شکل و فرم، و این گفتمان و راهکاری که برای مسلط کردن اش به جامعه تلاش می شود، وقتی بر جامعه مسلط شد و به مرحله اجرا رسید، اصلاً عملی و شدنی هست، یا این که مردم باز هم پس از سوختن فرصت ها و از دست رفتن زمان، سر از برهوت دیگری در خواهند آورد؟ مسئله امروز، اگر اجرایی کردن فراندنم، یعنی برگزاری آن نیست و تبلیغ و جا انداختن فراندنم همچون یک شکل و راهکار برای تغییر

حکومت در ذهن جامعه است، اما بررسی این که اصلاً چنین شکل و فرمی و چنین تاکتیکی در جمهوری اسلامی قابل اجرا و شدنی است یا نه، باید دستور همین امروز باشد و آن را نمی توان به بعد از " مسلط شدن گفتمان رفراندم " واگذار کرد!

شعار رفراندم در برابر حکومت اسلامی، تاریخچه ای دارد و با اهداف و مضامین متفاوتی مطرح شده است. رفراندم را اولین بار سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) با شعار « نه ولایت، نه جنایت - حکومت خود مردم؛ رفراندم! رفراندم! » در واکنش به ادعای خامنه ای و آن دسته از مبلغین نظام که شرکت عظیم مردم در انتخابات دوم خرداد را دلیل مشروعیت و محبوبیت رژیم و وفاداری مردم به ولایت فقیه قلمداد می کردند، مطرح کرد. راه کارگر این را یک شعار صرفاً افشاگر تلقی می کرد و بدینوسیله از مردم می خواست به سران رژیم بگویند که اگر راست می گویند و از حقیقت نمی ترسند، رفراندمی برگزار کنند و از مردم بپرسند که این نظام را می خواهند یا نه؟! راه کارگر نه تنها انتظار نداشت که حکومت دست به برگزاری چنین رفراندمی بزند، بلکه دقیقاً چون مطمئن بود که حکومت چنین کاری را نخواهد کرد، این شعار تاکتیکی و رسواگر را به پیش کشید، تا ترس حکومت از رو در رو شدن با نظر مردم را عریان تر کند.

بعد ها جریانات مختلف اصلاح طلب درون و بیرون حکومت؛ استحاله چی ها و نیز مخالفان رژیم هم هر یک شعار رفراندم را با مضامین گوناگون مطرح کردند: از رفراندم برای حذف نظارت استصوابی؛ اصلاح این یا آن ماده قانون اساسی؛ یا خود قانون اساسی گرفته، تا " رفراندم ساختار شکن ". مطرح کنندگان گوناگون این شعار - برخلاف راه کارگر - اجرای رفراندم مورد نظر خود را از حکومت طلب می کردند و آن را شدنی می دانستند. سرنوشت این توقعات و امیدواری ها از پیش روشن بود و برای راه کارگر ابدا تردیدی وجود نداشت که حکومت تن به هیچ رفراندمی حتی در رابطه با نظارت استصوابی و غیره نخواهد داد تا چه رسد به رفراندم ساختار شکن! و تجربه هم این را ثابت کرد.

اما یک نوع رفراندم می توانست صورت بگیرد برای نشان دادن ابعاد عدم مشروعیت کلیت جمهوری اسلامی و بیزاری اکثریت مردم از آن؛ یعنی همان مضمون مد نظر راه کارگر. برگزارکننده این رفراندم، نه حکومت، بلکه خود مردم می توانستند باشند، از طریق تبدیل انتخابات سراسری به یک رفراندم. چنین رفراندمی، یکبار در نهم اسفند 1381 (دومین انتخابات شوراهای اسلامی شهر و روستا) و بار دیگر در اول اسفند 1382 (انتخابات مجلس هفتم اسلامی) برگزار شد. این رفراندم ها نمی توانستند بگویند که مردم چه نظامی را می خواهند؛ اما به روشنی و مکرر گفتند که جمهوری اسلامی را نمی خواهند. تنها شکل رفراندمی که در شرایط موجودیت جمهوری اسلامی و با رادیکال ترین مضمون - که نفی جمهوری اسلامی است - قابل اجرا بود، توسط خود مردم و با تحریم انتخابات دومین دور شوراهای اسلامی شهر و روستا، و انتخابات مجلس هفتم صورت گرفته؛ و به این ترتیب، رفراندم مورد نظر راه کارگر، رفراندم نفی کننده جمهوری اسلامی در کلیت آن، به ابتکار توده ها حاصل است. با این حال بعد از انتخابات مجلس هفتم و شکست جریان اصلاح طلبی و قطعیت یافتن اصلاح ناپذیری جمهوری اسلامی، باز هم جریاناتی شعار برگزاری رفراندم (زیر نظارت مجامع بین المللی) را می دهند و برخی حتی آن را شعار محوری خود اعلام می کنند. اینان پرچند دسته اند:

دسته اول خود اصلاح طلبان و استحاله چی ها هستند که در ادامه خط اصلاح رژیم، هنوز هم خواهان رفراندم برای " اصلاح ساختار " حکومت و " اصلاح قانون اساسی " آن اند. اینان به مطالبه ای آزموده شده در طی سالهای اخیر

چسبیده اند که شکست جریان اصلاح طلبی، و ورشکستگی جریان استحاله چی، خود بهترین گواه ناممکن بودن آن است.

دسته دوم، آثانی هستند که " *رفراندم ساختار شکن* "، یعنی رفراندم برای تغییر نظام را مطرح می کنند. اینان عموماً اصلاح طلبان و استحاله چی های مایوس از اصلاح رژیم، و ترسان از انقلاب؛ و سلطنت طلبان مایوس از تهاجم نظامی آمریکا به ایران اند. سازمان مجاهدین خلق هم پس از مصادره ارتش صدام ساخته اش توسط آمریکا و خالی شدن دست اش از هر ورق سیاسی و نظامی و حمایت بین المللی، به بازی با ورق رفراندم برای تغییر حکومت روی آورده است (که این خود قصه شیرین دیگری است!).

امید دسته اول به این که حکومت، رفراندم برای اصلاح ساختار حکومتی و قانون اساسی را بپذیرد، بر این فرص مبتنی است که بخشی از حکومت برای نجات رژیم از سقوط، با بخشی از اپوزیسیون مخالف انقلاب و سرنگونی، بر سر رفراندم کنار بیاید و به برگزاری آن رضایت بدهد. اما این فرض، در جمهوری اسلامی یک فرض محال است. با روشن بودن این موضوع که مجریان چنین رفراندمی باید همان هانی باشند که با اصلاح طلبان " خودی " و دلسوز نظام و با امثال خاتمی و کروی بر سر چنین خواستی کنار نیامده و سازش نکردند، این سنوال را باید پاسخ داد که آن بخش از اپوزیسیون مخالف سرنگونی، با چه قدرتی خواهد توانست این حکومت را به سازش با خود و انجام چنین رفراندمی ناچار کند؟ چه قدرت و فشاری بالاتر از خیزش مسالمت آمیز دوم خرداد و انتخابات مجلس ششم می تواند در اختیار بخشی از اپوزیسیون مخالف انقلاب و سرنگونی باشد؟ با آن قدرت چقدر توانست حکومت را وادار به عقب نشینی کند که حالا با از دست دادن اش بتواند؟! همین تجربه ثابت می کند که چنین کنار آمدن و سازشی برای حکومت اسلامی، تنها و تنها در وضعیت وقوع یک انقلاب قابل تصور است. یعنی قدرت انقلاب و فعلیت یافتن سرنگونی است که می تواند حکومت اسلامی را به چنین عقب نشینی نی وادار کند و نه قدرت اپوزیسیون مخالف انقلاب و سرنگونی!

اما شعار " *رفراندم ساختار شکن* " یا " *رفراندم برای تغییر حکومت* "، غلط انداز و فریبنده است و ظاهر رادیکالی دارد چرا که نه اصلاح، بلکه تغییر رژیم را می خواهد؛ و به این خاطر، برای طیف برانداز و توده های مردم، جذابیت دارد. چنین وانمود می شود که رفراندم ساختار شکن، همان سرنگونی است، منتها بدون خشونت و خونریزی. چنین ادعا می شود که گویا سرنگونی با خشونت و خونریزی یکی است؛ و امتیاز رفراندم ساختار شکن این است که همان سرنگونی است، ولی انسانی تر و متمدنانه تر! (در باره رابطه سرنگونی با خشونت، مراجعه کنید به فصل سوم نوشته من تحت عنوان " *اصلاحات شکست خورد، حالا چه؟* " در سایت های راه کارگر و اتحاد چپ کارگری).

نقطه قوت شعار رفراندم ساختار شکن در تبلیغات مبلغان آن، در شکل مسالمت آمیز بودن آن است. باید توجه کرد که موضوع این شعار، هم انجام مسالمت آمیز رفراندم، یعنی تحمیل برگزاری آن به حکومت بدون توسل به قهر است؛ و هم تغییر خود حکومت، یعنی پذیرش مسالمت آمیز نتیجه رفراندم، توسط حکومت. اما این نقطه قوت، کاملاً پوک و توخالی است؛ چرا که چنین رفراندمی در جمهوری اسلامی ایران اصلاً نه می تواند برگزار شود، و نه به تغییر حکومت منجر شود، تا مسالمت آمیز باشد یا نباشد! به دلائل زیر :

1 - هر رفراندمی حد اقل سه شرط اساسی و تضمین کننده می خواهد تا بتوان آن را شدنی و نتیجه بخش دانست :
اولاً، عملی بودن آن؛ ثانیاً، برگزاری دموکراتیک و سالم آن؛ و ثالثاً، گردن نهادن حکومت به نتایج آن.

در جمهوری اسلامی، شرط عملی شدن شعار رفراندم برای تغییر نظام و تعیین نظام آینده کشور، این است که مجلس "نوب شده در ولایت مطلقه" و شورای نگهبان و خود رهبر و همه دم و دستگاہی که قرار است در این رفراندم زیر سنوال رفته و بازنده اش باشند، به برگزاری آن رضایت دهند!

شرائط برگزاری دموکراتیک این رفراندم را، همان حکومتی تأمین و تضمین کند، و به "دشمنان اسلام و انقلاب" اجازه نظارت دهد، که برگزار کننده انتخابات مجلس هفتم بوده است!

و سرانجام، این حکومت به نتیجه رفراندم - که قابل پیش بینی است - احترام بگذارد و بعد از برگزاری آن، نجیبانه سرش را بیاندازد پانین و رفع زحمت کند!

مردم را به انجام پذیر بودن چنین رفراندمی در جمهوری اسلامی امیدوار کردن، نتیجه ای جز امیدوار کردن شان به چیزی ناشدنی، و در نتیجه، افزودن بر فرصت ها و فرجه بقای جمهوری اسلامی ندارد؛ هرچند که برخی از مبلغین رفراندم، چنین نییتی نداشته باشند.

دوم - رفراندم، از جنس دموکراسی است؛ یعنی احترام به نظر و خواست اکثریت جامعه. توقع آن که حاکمان جمهوری اسلامی مجری چنین رفراندمی - آنهم به شیوه دموکراتیک - بشوند و به نتیجه آن هم تن بدهند، در تناقض با انگیزه ی درخواست چنین رفراندمی است که می خواهد رژیم را بخاطر ضد دموکراتیک بودن و بی اعتنائی اش به نظر و خواست جامعه از سر راه بردارد.

سوم - این ادعا که رفراندم وسیله مسالمت آمیز و کم هزینه تغییر رژیم است، بی پایه است؛ چون رفراندم، وسیله اعلام نظر است و نه وسیله اعمال اراده. با رفراندم، مردم فقط می توانند بگویند که این رژیم را نمی خواهند؛ همین و بس. کار رفراندم در همینجا تمام می شود. رفراندم، رژیم را تغییر نمی دهد. برای عملی شدن خواست مردم که از طریق رفراندم بیان شده است، به فاعلی برای اجرای نتیجه رفراندم احتیاج است. دو حالت می توان فرض کرد: یا باید رژیم بصرف اطلاع از خواست مردم و با احترام به آن داوطلبانه کنار برود؛ که خلاف همه مفروضات در مورد جمهوری اسلامی است (این رژیم به نتایج یک انتخابات عادی و قانونی مجلس اسلامی خود تن نمی دهد تا چه رسد به نتیجه رفراندم برای کنار رفتن خود!)؛ و یا مردم برای برکنار کردن آن، به اراده خود متوسل شوند؛ یعنی به زور، خواست خود را به او تحمیل کرده و از سر راه اش بردارند. مسالمت آمیز یا قهر آمیز شدن تغییر رژیم را نه ذات رفراندم، بلکه تسلیم یا مقاومت رژیم در برابر نتیجه رفراندم است که تعیین می کند. رفراندم وسیله برکناری رژیم نیست و کسانی که چنین وانمود می کنند، مردم را گمراه، و از اندیشه در باره راه ها و وسائل مؤثر و واقعی خلاصی از جمهوری اسلامی که همانا سازماندهی جنبش های توده ای است، غافل می سازند.

برای شعار رفراندم، چه عموماً و چه در همین " پاسخ به انتقادات " (توسط کمیته فراخوان)، مزایای دیگری هم علاوه بر مسالمت آمیز بودن برشمرده می شود از قبیل این که : صدای ملت را که این حکومت را نمی خواهد، به جهانیان می رساند؛ اپوزیسیون را با هر اختلاف نظری که دارد، حول یک شعار متحد می کند؛ و بسیج گر است و جنبش های توده ای را حول یک خواست مشترک یکپارچه کرده و به حرکت در می آورد.

این ها هم مزایای دلفریب و جملات دلنشینی هستند، اما چقدر با واقعیات ایران در دوره حاضر می خوانند؟

از زاویه اعلام بیزاری مردم ایران از جمهوری اسلامی به جهان و جلب حمایت آن، اگر منظور از " جهان"، افکار عمومی جهان است، اولاً، قبل هر چیز باید عملی بودن چنین رفراندمی را - آن هم بشکل کاملاً دموکراتیک و معتبر - مفروض دانست؛ چیزی که در مورد جمهوری اسلامی، حتا در فرض نمی گنجد. ثانیاً، افکار عمومی در جهان، نه با نبض مردم دیگر کشورها، بلکه با نبض خودش و برحسب استانداردها و ارزش ها و اعتقادات خودش می زند. مثلاً

وقتی که با یک انتخابات کاملاً آزاد و دموکراتیک در الجزایر و ترکیه و عراق، اکثریت مردم حکومتی اسلامی را انتخاب کنند، افکار عمومی کشورهای غربی علی‌رغم نظر و خواست دموکراتیک مردم این کشورها، از این انتخاب دموکراتیک ولی هولناک و غیر قابل حمایت، به حق احساس انزجار می‌کنند و از آن حمایت نمی‌کنند. در مورد ایران هم به این منظور، نیازی به برگزاری فرآیند نیست و بدون آن و مستقل از این که مردم ایران چه نظری در باره جمهوری اسلامی دارند، افکار عمومی متمدنی در جهان، مخالف این رژیم و همدل با مخالفان آن بوده و هست. ثالثاً، حمایتی که از افکار عمومی جهان می‌توان انتظار داشت، در خوش بینانه‌ترین حالت از حساسیت و واکنشی که در قبال فجایع فلسطین و چین، نشان می‌دهند بیش‌تر و موثرتر نخواهد بود.

اما اگر منظور از "جهان"، دولت‌ها و نهادهای بین‌المللی است (که اساساً منظور همین است، چون نقش آن‌هاست که بیش از افکار عمومی کشورشان برآنی و نتایج عملی دارد)، آن‌ها هم نیازی به فرآیند ندارند تا سیاست خود را در قبال رژیم ایران تنظیم کنند. برای آن‌ها معیار مشروعیت هر رژیمی نه از افکار عمومی مردم تحت حاکمیت آن رژیم، بلکه از توانایی آن رژیم در تأمین منافع اقتصادی و سیاسی خودشان نتیجه گرفته می‌شود. اگر این توانایی را استبدادی خونریز و خشونت‌آمیز بهیمی تأمین و تضمین کند، برای آن هزار دلیل مشروعیت می‌تراشند؛ و اگر دموکراسی، منافع آن‌ان را به خطر بیاندازد، آن‌را به چهره‌افعی هزار سر در می‌آورند و می‌کوبند.

در هر حال، فرآیند برای آن که جهانیان بفهمند که اکثریت مردم ایران جمهوری اسلامی را نمی‌خواهند، با تحریم انتخابات هفتمین دوره مجلس اسلامی انجام، و نظر مردم اعلام شده است و فرآیند برای "نه!" گفتن به جمهوری اسلامی، تحصیل حاصل است. اگر هم به فرض محال حکومت، حاضر به برگزاری چنین فرآیندی بشود، جز همین پاسخ، پاسخ دیگری داده نخواهد شد. پس حاصل این نظر‌پرسی تکراری که جواب‌اش قبلاً دو بار گرفته شده و واکنش حکومت به آن هم در برابر چشم همگان است، چیزی بجز مردم را معطل کردن و سوزاندن وقت نیست.

شعار فرآیند بعنوان عامل ائتلاف همه طیف‌های اپوزیسیون و عامل بسیج‌گر مردم و متحد‌کننده جنبش‌ها اگر چه نه به نام فرآیند ولی با همین مضمون و در قالب شعار تحریم انتخابات مجلس هفتم، بعنوان شعاری مورد وفاق عمومی مطرح شد، متحد کرد، به بار نشست؛ و با بسته شدن حوزه‌های رأی‌گیری، کارکردش به پایان رسید. بعد از انتخابات مجلس هفتم، فرآیند باز هم در قالب تحریم انتخابات - مثلاً تحریم انتخابات آتی ریاست جمهوری - می‌تواند تکرار شود. در هر حال، فرآیند برای تغییر نظام، از ابراز تمایل عمومی به تغییر نظام نمی‌تواند جلو‌تر برود. به این دلیل، فرآیند برای تغییر نظام، با تحریم انتخابات مجلس هفتم، تحقق یافته و حتماً در انتخابات آتی ریاست جمهوری هم تکرار خواهد شد. چیزی که پس از این مرحله در دستور است، چگونگی به عمل در آوردن نتیجه آن فرآیند است.

اما به عمل در آوردن نتیجه آن فرآیند، با یک فرآیند دیگر ممکن نیست. اگر هم چنین فرآیندی را باید با فشار مردم به رژیم تحمیل کرد، این سنوال پیش می‌آید که چه میزان از فشار توده‌ای لازم است تا رژیم در برابر آن خود را ناچار از برگزاری فرآیند برای برافتادن خود ببیند؟ باید میزان این فشار تا آنجا باشد که رژیم بطور مطلق هیچ راه مانور و مقاومتی نداشته باشد؛ یعنی خود را در لب پرتگاهی بیابد که اگر تن به فرآیند برای رفتن خود ندهد، رفته است! یعنی در چنان محاصره‌ای بیافتد که جز انتخاب میان سقوط و باز هم سقوط، راه دیگری برایش باقی نمانده باشد. اما نام درست این حد از فشار، انقلاب است و عقل سلیم می‌پرسد که اگر مردم به چنان موازنه‌ای از قوا دست پیدا کنند و رژیم را اینچنین تا لبه پرتگاه رانده باشند، دیگر چه احتیاجی به فرآیند است؟! چه احتیاجی به اجازه گرفتن از حکومت برای تغییر رژیم است؟! حکومت و رژیم‌اش با یک فوت رفته‌اند!

اگر شعار رفتارند ساختار شکن، به دلالتی که اشاره کردم، هنوز جذابیت و ظرفیت بسیج کنندگی دارد، در شرائط کنونی این نشانه خطر است؛ خطر بسیج شدن مردم حول یک راه نجات واهی و بی فرجام، که آنان را از یافتن و به کار گرفتن ظرفیت های حقیقی جنبش های آزادی خواهانه و برابری طلبانه خود برای به زیر کشیدن رژیم اسلامی غافل می کند. اگر باید مردم را بسیج و جنبش ها را متحد کرد و به حرکت در آورد، چرا این کار را باید با شعاری واهی و توخالی انجام داد؟ مگر این مردم و این جنبش ها، شعارها و مطالبات حقیقی که دردها و منافع مشترک شان را بیان کنند، کم آورده اند؟! جالب است که برای برخی از امضا کنندگان این فراخوان، واهی بودن و غیر عملی بودن این رفتارند روشن است، اما با این حال می خواهند آن را به گفتمان و راهکار مسلط بر جامعه تبدیل کنند و قصدشان هم از این کار، به حرکت در آوردن جامعه است! برای نمونه خاتم نیلوفر بیضانی در حمایت از این فراخوان در سایت مربوطه می نویسد: " همه می دانیم که حکومت اسلامی به چنین رفتارندمی تن نخواهد داد. این فراخوان ... خواهد توانست جامعه سیاسی ایران را از این حالت یأس و سرخورگی و سردرگمی بدر آورد...".

از آنانی که حسن نیت دارند و مسئله شان حقیقتا بسیج و به حرکت در آوردن مردم است، باید پرسید: چرا باید مردم را با امیدوار کردن به رفتارندمی ناشدنی، از یأس و سرخورگی و سردرگمی در آورد که فردا از همان هم مایوس و سرخورده و سردرگم شوند؟ اگر مردم را باید بسیج کرد و به حرکت در آورد، چرا در کوچه ای بن بست؟! همین مورد اخیر، گواه زنده ای است بر این که شعار رفتارندم در شرائط کنونی ایران، برای بسیاری از جریانات سیاسی - اعم از اصلاح طلب و برانداز - جایگزین خیالی و حتا خود فریبانه ی ابزارهای واقعی چالش با حکومت شده است که در اختیار ندارند. اینان از به میدان آوردن اراده آگاه و متشکل توده ای و باز کردن دروازه ها به روی جنبش های کارگران، زنان، خلق ها، جوانان و غیره عاجز، و یا هراسان اند؛ و با شعار رفتارندم، دموکرات ترین هاشان و در بهترین حالت می خواهند تنها به رأی آحاد مردم و نه به اراده متشکل آنان در چالش با حکومت تکیه کنند. و البته امروزه با وجود اینترنت، چه کاری آسان تر و بی دردسر تر از این که رأی مردم را بی آن که خطر به خیابان آمدن شان باشد، با فشار دادن یک دکمه بگیری؟! و برای آنانی هم که نمی دانند چه کنند ولی معتقداند که بالاخره باید کاری کرد، چه کاری آسان تر از این که با فشار دادن این دکمه، به خیال خود نقشی در براندازی جمهوری اسلامی ایفا کنند؛ آن هم به شکل مسالمت آمیز و متمدنانه، بی آن که خون از دماغشان بیاید!

اما موضوع فقط همین نیست؛ در این آش شله قلمکار که از اسماعیل خونی تا علی میر فطروس؛ از کامبیز روستا تا شاهین فاطمی؛ از فریدون احمدی تا فرخ نگهدار؛ و از داریوش آشوری تا محسن سازگارا در آن جا دارند، همه از یک قماش سیاسی نیستند و با یک برداشت و نیت واحد به حمایت از این فراخوان دست نزده اند. نامه یاد شده اعضای کمیته فراخوان و کناره گیری شان از این کمیته هم شاهده بر این حقیقت است. در این ائتلاف از طیف های سلطنت طلب دو آتشه و جمهوری خواه نیمبند و راست و چپ " اکثریت"، پاره ای اسامی و شناخته شدگی خط سیاسی شان جای شکی باقی نمی گذارد که جریاناتی در این مجموعه نا متجانس، انجام رفتارندم برای تغییر رژیم را نه از حکومت، که از قدرت های فرامرزی طلب می کنند. خودشان خوب می دانند که حکومت تن به رفتارندم نخواهد داد. این جریانات به دنبال فاعل دیگری برای تغییر حکومت اند. با این امضا گرفتن و شخصیت ها و مشاهیر - از خوشنام و بد نام - را کنار هم چیدن، دارند برای آمریکا و اتحادیه اروپا طومار درست می کنند. آن هم در مناسب ترین زمان که لحظه شاخ به شاخی آن ها در بحران هسته ای است.

بعد از انتخابات مجلس هفتم، شعار رفتارندم، شعاری است واهی و غیر عملی؛ که نه از لحاظ تحمیل اصلاحات به رژیم؛ نه از لحاظ قدرت تغییر رژیم؛ نه از لحاظ براندازی مسالمت آمیز رژیم؛ نه از لحاظ فراخواندن مجلس

مؤسسان، نه از لحاظ بسیج توده ای ؛ و نه از لحاظ جلب همبستگی بین المللی با مردم ایران، کارکردی ندارد و به یک شعار منفعل کننده و در خدمت سردرگم کردن مردم تبدیل شده است.

هنگامی که رژیم با اقدام مستقیم توده ای سقوط کرد و مجلس مؤسسان متکی بر قیام توده های متشکل کارش را تمام کرد، آنگاه نوبت رفراندوم می رسد تا مردم به قانون اساسی تهیه شده توسط مجلس مؤسسان رأی بدهند. تا آن زمان و تا جمهوری اسلامی در قدرت است، رفراندوم موضوعیت و کارکردی ندارد. آنچه اکنون باید در دستور مخالفان پیگیر جمهوری اسلامی باشد، تدارک به اجرا در آوردن نتیجه رفراندوم اول اسفند 82 است؛ یعنی تدارک سیاسی - عملی سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی؛ سازماندهی جنبش های توده ای کارگران، بیکاران، تهیدستان، زنان، ملیت های زیر ستم و جوانان، و متصل کردن این جنبش ها. کسی که حقیقتاً خواهان تغییر حکومت در ایران باشد، ولی مردم و جنبش های مردم را فاعل این تغییر نداند یا نخواهد، چشم امید اش به بیرون مرز ها خواهد بود.

14 آذر 1383 - 4 دسامبر 2004